سر را ز را گویند ستر پوشیدن و شعار را گویند و شمع و شعار
سخن چنین و حسن ... و شیوه است همچون ملتیه بار را با لف قلب و او را
ضم داده اند تا از او زان مفرداد بیرون آید و ... حال
منجسم مشتق است از انفعال است از حسم بمعنی قطع و فی الحدیث
انه اتی رجل سارق فقال علیه السلام اقطعوه ثم احسموا ای اکووه
لینقطع الدم ... ملامت کننده ... تو ...
بحال من تا این حال ترا معلوم شود که ... از و سوال میکند
حال تو چیست و در جواب میگوید حال من آنست که ...
از سخن چینان و غمازان و ... منقطع درین ... گذشت
... و ... نهان ... از دل ...
معلوم شد که ملامت کننده ... عذر ... و بعذر ... قبول
نمیکند و او را طاقت گفت و شنود نماند ... قبول کرد
هر چه او میگوید ... نفع ... لیکن ... قبول
نمیکند و این اقوی طرق است در دفع خصم از خود میگوید
محضتنی النصح لکن لست اسمعه ان المحب عن العذال فی صمم
گویند

گویند نصح نصیحت کردن است و نیک اندیشیدن ... از برای
استمداد است حضرت عاشق قبول کرد نصیحت ناصح حاصل است و محض ...
خواهش ... متوهم شد که این نصیحت را عاشق قبول میکرده باشد ...
دفع توهم گفت لکن لست اسمعه سماع شنیدن و بمعنای قبول
کردن سخن نیز استعمال می یابد استعمال کثیر چنانچه درین بیت
خلق بر عشق تو بر وجه نصیحت الا هر چه گفتند شنیدم ولی نشنیدم
محب دوست دارنده و عاشق را گویند العذال جمع عاذل است
و از عدل بسکون ذال و فتح آن بمعنی ملامت است ... [illegible]
عن السؤال اذا لم یسمع ولم یجب و قول او عن العذال ...
متعلق است بقول ... تقدیم او برای افاده حصر است
یعنی قبول کردن من نصیحت را از ملامت کنندگان من است
نه غیر ایشان ... متعلق باسمعه ... زیرا که ... لازم
می آید فاصله میان جار و مجرور و متعلق ...
و نیز لازم می آید فاصله میان ... [illegible]
خالص کرداند ... ملامت کنندگان ...

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)